درآمدی بر شرایط اجتماعی زرتشتیان یزد از تأسیس سلسلهٔ صفوی تا پایان پادشاهی شاه‌عبّاس اوّل (۱۰۳۸-۹۰۷ هـ . ق.)

علی‌اکبر کجباف
استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
علی‌اکبر تشکّری
دانشجوی دکترای تاریخ دانشگاه اصفهان

چکیده

هر چند تا روزگار صفوی، اطلاعاتی از شرایط اجتماعی و نحوهٔ معیشت زرتشتیان یزد دردست نیست، اسناد موجود مبین حضور ایشان در منطقه و مهاجرت زرتشتیان نواحی شمالی و شمال شرقی ایران به آن شهر طی هجوم تیمور است.
با ترقی یزد به مهم‌ترین مرکز زرتشتیان ایران عصر صفوی، نه تنها بابی در گسترش روابط پارسیان هند با ایشان گشوده شد، بلکه مسائل و مصائب آنها نمودی از شرایط اجتماعی این اقلیت در ایران شد.
بر این مبنا، در این پژوهش سعی شده است تا با رویکردی دوسویه دربارهٔ مسائل و مصائب این اقلیت در یزد از تأسیس سلسلهٔ صفوی تا پایان پادشاهی عباس اول بحث شود:
از یک‌سو، نگاه فقهای شیعی و نحوهٔ عملکرد شاهان صفوی در قبال اقلیت‌ها؛ و از دیگر سو، نفرات جمعیتی، مناطق سکونت ایشان، روابط با پارسیان هند و مسائل و مشکلات آنها در این دوران.

فرهنگ، ٦٨؛ زمستان ٨٧؛ ص‌ص ١٨١-١٥٥

مقدمه

برمبنای اصل تناسب آسیب‌پذیری اقلیّت‌ها با افزونی فشارهای سیاسی و تنش‌های داخلی، یزد درطیّ تاریخ ایران اسلامی، به‌واسطهٔ برکناری نسبی از بحران‌های حاد و دمادم، بستر مناسبی جهت ماندگاری و مهاجرت زرتشتیان به‌شمار می‌رفت. با وجود این، به‌استثنای مهاجرت زرتشتیان مناطق شمالی و شمال‌شرقی ایران به یزد ــ که درنتیجهٔ هجوم تیمور و تزاید فشارهای حاکم اتفاق افتاد ــ اطلاعات چندانی از شرایط اجتماعی این اقلیت تا روزگار صفوی در منابع ارائه نشده است.

با تأسیس سلسلهٔ صفوی، هرچند مشکل قلّت اطلاعات همچنان پابرجا است، برمبنای نگرش فقهای شیعی و عملکرد شاهان صفوی درقبال اقلیت‌ها، گزارش سیاحان اروپایی از نحوهٔ معاش پیروان این اقلیت و گسترش روابط زرتشتیان یزد با پارسیان هند که به‌واسطهٔ تمرکز رؤسای این دین در منطقه فراهم آمد، می‌توان به تصویری روشن‌تر از مسائل و مصائب آنها دست یافت.

ماندگاری و مهاجرت زرتشتیان به یزد تا روزگار صفوی

پیش از پرداختن به سابقهٔ حضور زرتشتیان در یزد، بایسته است برمبنای اصل تناسب آرامش در عرصهٔ سیاسی و اجتماعی هر منطقه با اقبال اقلیّت‌های دینی به بقا و مهاجرت در آن، سیر تاریخی یزد از ورود اسلام تا عصر صفوی محلّ توجّه قرار گیرد.

جدا از گذشتهٔ باستانی، یزد در قرون اوّلیّهٔ اسلامی فاقد اهمّیّتی به‌سزا در عرصهٔ سیاسی بوده، چنانکه عدم توجّه تواریخ محلّی بدین مقطع، خود معرّف این موضوع است. امّا از اواسط قرن پنجم ق. به بعد و طیّ سه برههٔ متوالی در تاریخ میانهٔ ایران ــ یعنی به روزگار حکومت آل‌کاکویه (۵۳۶-۴۴۳ هـ.)، اتابکان (۷۳۵-۵۳۶ هـ.) و آل‌مظفّر (۷۹۵-۷۳۵ هـ.) ــ یزد چه در عرصهٔ داخلی و چه ازحیث میزان نفاذ سیاسی

در مناطق همجوار شهرت زیادی یافت. از دوران مغول به بعد نیز به‌رغم آشفتگی سیاسی ایران، این منطقه آرامش نسبی داشت. به‌دنبال حضور تیمور در ایران، گرچه یزد شاهد وقوع شورشی به تحریک حامیان آل‌مظفّر بود (جعفری، ۱۳۴۳: ۵۷-۵۳)، با بخشودگی اهالی توسّط تیمور و متعاقب آن در حکومت شاهرخ ــ که امیرچقماق شامی در منطقه دست به اقدامات عمرانی زد ــ مجدّداً در مسیر توسعه قرار گرفت. پس از این دوران، و طیّ تقسیم ایران به مناطق نفوذ بازماندگان تیموری، آق‌قویونلوها و قره‌قویونلوها، یزد هر از چند گاهی دست به دست شد؛ امّا با تمرکز مجدّدی که صفویان ایجاد نمودند و به‌واسطهٔ حضور خاندان نعمت‌اللّهی، تا پایان حکومت شاه‌عبّاس اوّل، انتظام خاصّی به خود گرفت.

بدین ترتیب، می‌توان گفت یزد که در تاریخ خود، به‌واسطهٔ وجود عناصری چون بُعد مسافت از مراکز اصلی قدرت، موقعیّت خاصّ جغرافیایی و عدم همجواری با قبایل صحراگرد، از فراز و فرودهای تند سیاسی برکنار بود، در عرصهٔ اجتماعی و فرهنگی نیز حائز ویژگی‌های خاص شد. ناگفته پیداست که گرچه شرایط فوق می‌توانست در عدم تغییرپذیری در صحنهٔ اجتماعی و فرهنگی و درنتیجه دامن‌زدن به تعصّبات مؤثّر باشد، در خصوص یزد، وجود بافت شهری، موقعیّت مواصلاتی، برجستگی در عرصهٔ صنایع ــ که ارتباط با مناطق دور و نزدیک را ضروری می‌ساخت ــ و نهایتاً جایگاه ویژه در عرصهٔ تجاری، تا حدّ بسیاری هم بر تمایل حکومت مرکزی به حفظ آرامش در آن می‌افزود و هم در تعدیل نگرش بافت اجتماعی نسبت به اقلیّت‌ها مؤثّر بود.

به هر روی، زرتشتیان ایران که با سقوط سلسلهٔ ساسانی از اکثریّتی غالب به اقلیّتی پراکنده تبدیل شدند، اساساً سه نقطه از جهان را برای اسکان اختیار کردند: عدّهٔ زیادی در چین، تعدادی در شمال‌غرب هند ــ که نیاکان پارسیان بودند ــ و گروه‌های متفرّقی که در جنوب و شمال شرق ایران ساکن شدند. (انگلیش، ۱۳۴۰: ۳۴)

از میان این جمعیّت، گرچه زرتشتیان چین و هند در فرهنگ محیط پیرامون تحلیل رفتند (همان، ص ۳۵)، زرتشتیان ایران به‌رغم تغییر اوضاع، تا قرن چهارم ق. در مناطقی چون شیراز، سیرجان، کرمان، ری و سرخس، تعداد زیادی از بافت جمعیّتی را به خود اختصاص دادند (آذرگشسب، ۱۳۵۸: ۹۵). بدین سان، هرچندکه برمبنای اطلاعات موجود اسکان قابل توجه این اقلیت در مناطق یادشده را می‌توان تأیید کرد، دربارهٔ سابقهٔ حضور زرتشتیان در یزد تا روزگار تیموریان، قضاوت به دلایلی مشکل می‌نماید؛ چرا که از یک‌سو در منابع بازمانده، سخنی از یزد در ردیف کانون‌های تجمّع زرتشتی‌گری ایران به‌میان نیامده و از دیگر سو تا روزگار صفویّه گذشته از روایات پراکندهٔ زرتشتی، اخباری جامع از ایشان در منابع گزارش نشده است و در همین مقدار اندک نیز نمی‌توان به نحوهٔ ارتباط مسلمانان با آنها پی‌برد (افشار، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۸۲۳).

با این حال، گزارش سفرنامه‌نویسان و جغرافیانگاران اسلامی دربارهٔ وجود مکان‌هایی چون قلعهٔ مجوس در یزد (اصطخری، ۱۳۶۸: ۹۷؛ *حدودالعالم*، ۱۳۶۲: ۱۳۶)، و نیز وجود روایاتی نزد زرتشتیان مبنی بر قدمت باستانی پیرانگاه‌های آنان، می‌تواند معرّف اگرنه هجرت زرتشتیان سایر مناطق به آن،که حداقل بقای زرتشتیان بومی باشد.

سؤال اساسی در اینجا این است که اگر یزد تا پیش از تیموریان در زمرهٔ کانون‌های مهاجرپذیر زرتشتیان ایران به‌شمار نمی‌رفته، چگونه در روزگار صفوی به مرکز دستورنشینی این اقلیّت درآمده است؟ پاسخ به این سؤال را در اصل باید در واقعهٔ هجوم تیمور به ایران جست‌وجو کرد. به‌دنبال حملات چندگانهٔ تیمور به ایران، بسیاری از زرتشتیان خراسان از این خطّه فراری شدند و از قرن ۱۶ میلادی به بعد، عمدهٔ پیروان این کیش، در کرمان و به‌ویژه یزد سکنیٰ گزیدند (بویس، ۱۳۴۸: ۱۳۵-۱۳۴). این هجرت که گویا ناشی از افزایش هرج‌ومرج و بالاگرفتن آزار و ایذای

مسلمین به زرتشتیان بود، به‌حدّی گسترش یافت که از این به بعد با تخلیهٔ مناطق شمالی ایران از زرتشتیان (شهمردان، ۱۳۶۳: ۲۶۹)، آنها طیّ نامه‌ای به پارسیان هند خبر از فرار سه‌هزار زرتشتی از خراسان و اسکان ایشان به یزد را می‌دهند (همان، ص ۲۶۹). البتّه اگرچه این کوچ اجباری، یزد را به معتبرترین کانون زرتشتیان ایران تبدیل کرد، تا جایی که اسناد نشان می‌دهند (ن.ک به نامهٔ مورخ ۸۴۷ ی / ۸۸۳ ق زرتشتیان یزد به پارسیان هند در: شهمردان، ۱۳۶۳: ۱۰)، آنها، مصون از زیاده‌ستانی‌های امرای تیموری یزد نبودند. (آزرمی، ۱۳۱۸: ۱۰-۱)

در مجموع، به‌رغم اطّلاعات دقیق دربارهٔ شرایط اجتماعی زرتشتیان یزد تا روزگار صفوی و برپایهٔ استنتاجاتی کلّی می‌توان گفت:

۱. زرتشتیان یزد نیز طبق قاعدهٔ مرسوم اهل ذمّه، به پرداخت جزیه، احترام به آداب اسلامی، پذیرش احکام قضایی و جزایی اسلام و عدم فعّالیّت و توطئه علیه مسلمین موظّف بودند (زنجانی، ۱۳۷۰: ۵۰)؛

۲. با گسترش هرج‌ومرج و افزایش زیاده‌ستانی‌های حاکم و محکوم در مراکز اصلی قدرت، زرتشتیان این مناطق با استفاده از فرصت دوری یزد و کرمان از تحوّلات تند سیاسی ــ از زمان هجوم تیمور به ایران ــ اسکان در این دو منطقه و همسازی با شرایط اجتماعی و فرهنگی آن را ترجیح داده‌اند.

جایگاه اجتماعی اقلیّت‌های دینی برمبنای تحوّل مذهبی ایران در عصر صفوی

سلاطین صفوی که مبانی مشروعیّت خود را برمبنای سه اصل پادشاهی، نیابت امام غایب و تصوّف (سیوری، ۱۳۶۳: ۲۴) استوار ساخته بودند، با به‌رسمیّت‌رساندن تشیّع امامی توانستند در جنبه‌های مختلف حیات جامعهٔ ایرانی، فرایندهای نوینی را باعث شوند.

بدین ترتیب، با گسترش کارکرد تشیّع در خدمت اهداف سیاسی، جایگاه مذهب

را به سه برهه می‌توان تقسیم کرد:

دوران آغازین: که با سیاست خاصّ مذهبی شاه‌اسماعیل آغاز شد و طیّ آن، عنصر مذهب با یاری قزلباشان برتری یافت؛ **دوران اوج:** که روحانیون مذهبی، اقتدار ویژه‌ای یافتند و این جریان طیّ دوران طهماسب‌اوّل و سنواتی از شاه‌عبّاس اوّل تداوم یافت؛ **دوران افول:** که از اواسط دوران شاه‌عبّاس اوّل و با کنارنهادن بسیاری از روحانیون و حذف مقامات آنان آغاز شد. (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۵۰-۴۹)

طیّ این سه مقطع، اصولاً جایگاه علمای شیعی و به‌تعبیری تشیّع فقاهتی ــ به‌استثنای نیمهٔ دوم سلطنت شاه عبّاس اوّل ــ چنان رو به اوج گذاشت که فردی چون محقّق کرکی (متوفّی: ۹۴۰ ق.) عنوان مخترع مذهب شیعه یافت (همان، ص ۶۸). البتّه در این میان، شاهان صفوی برمبنای میزان کفایت و توانایی در بهره‌وری از مبانی مشروعیّت خویش، از ارتقابخشیدن به جایگاه طیفی خاص تا تابعیّت از آن درنوسان بودند؛ چنان‌که شاه‌عبّاس با تثبیت بر قدرت سعی داشت ضمن احترام به علمای شیعی، زمامِ امور در عرصه‌های مختلف را خود دردست داشته باشد.

دیدگاه فقهای شیعی و سلاطین صفوی دربارهٔ اقلیت‌های دینی

در اینجا ضروری است برمبنای نوشتار یکی از علمای برجستهٔ این دوره، نگاه دقیق‌تری به دیدگاه علمای شیعی دربارهٔ اقلیت‌های دینی داشته باشیم و سپس این مهم را از زاویهٔ شاهان بنگریم.

محمّدتقی مجلسی (۱۰۷۰-۱۰۰۳ ه.) ــ از علمای معاصر شاه‌عبّاس یکم و شاگرد شیخ بهایی ــ در رسالهٔ کوتاهی تحت عنوان *احکام اهل ذمّه*(۱)، به طرح دیدگاه خویش دربارهٔ اقلیت‌های دینی پرداخته است که چکیده‌ای از آن آورده می‌شود:

او در آغاز رساله، با استناد به قرآن و احادیث ائمّهٔ اطهار، بر رجحان دین اسلام تأکیده کرده و بر آن است که ائمّه بر یهود و نصاری و مجوس، به‌شرط عدم ترغیب

اولاد خویش به مذهب باطل، امان داده‌اند.

وی درخصوص اقلیت‌های دینی زمانهٔ خویش، آنها را به‌رغم پرداخت جزیه، به‌دلیل رباخواری، شرب خمر، و خوردن گوشت خوک، «اهل امان» نمی‌داند و خارج از اهل ذمّه می‌خواند.

مجلسی در ادامه، با استناد به اسانید صحیحه از امام حسین (ع) نقل می‌کند که بنا به‌حکم خداوند مبنی بر امر به ذلیل ساختن آنها، باید «که مقرّر نسازند بر ایشان که هر سال چه چیز بدهند تا ذلّت و خواری ایشان بیشتر باشد».

همچنین وی بر آن است که نباید ایشان آواز بلند بخوانند و خانهٔ خود را بلندتر از خانه‌های مسلمین بسازند؛ چرا که رعایت‌نکردن این موارد نیز آنها را از ذمّی‌بودن خارج سازد و سفارش می‌کند که عامل اسلامی باید با جلوگیری از ساخت معابد، دستور به تخریب آنها را نیز صادر کند (مجلسی، ۱۳۷۵: ۷۱۳).

مجلسی در بحث از معابد اقلیت‌های دینی بر این نکته تأکید می‌کند که ایشان نباید مسلمین را «از نزول در کنیسه‌های خود منع کنند» بلکه باید «درهای آنها را فراخ کنند که حیوانات با بار داخل توانند شد». همچنین آنها نباید «چون مردگان خود را برند، آواز خود را به ذکر و غیر آن بلند» نمایند.

وی دربارهٔ تشخیص اقلیت‌های دینی درمیان غیرمسلمین می‌نویسد: آنها نباید «مانند مسلمانان سخن گویند» و مانند آنها بر اسب عربی سوار شوند و حتّیٰ بهتر آن است که «بر یابو نیز سوار نشوند و اگر سوار شوند، بر زین سوار نشوند، بلکه استر و الاغ سوار شوند پالان‌دار و بر یک طرف سوار شوند و بارها را نیز از یک طرف آویزند و پیش سرهای خود را نتراشند و روز باران بیرون نیایند که در بازارها راه روند و مسلمانان را نجس کنند و در مجالس بر مسلمانان مقدّم ننشینند.» (همان، ص ۷۱۵-۷۱۴). مجلسی در ادامهٔ همین بحث، در ضرورت تفاوت پوشش اقلیت‌ها با مسلمین بر آن است که باید «کفش‌های زنان ایشان دورنگ باشد: یک لنگه سرخ یا

زرد و لنگ دیگر به رنگ دیگر؛ و در گردن مردان و زنان ایشان انگشترآهن یا مس یا برنج بیاویزند.» (همان، ص ۷۱۵).

مجلسی همچنین درخصوص نحوهٔ اخذ جزیه از اهل ذمّه سفارش می‌کند: «مستوفی که می‌باید جزیه بگیرد، نشسته باشد و ذمّی ایستاده دست خود را از گریبان پیراهن درآورد و زر را درنزد او بریزد تا امام گوید که بس و مستوفی که اخذ می‌کند، ریش ذمّی را می‌گیرد، بعد از آن سیلی محکمی بر بناگوش او می‌زند و قولی هست که از پشت سر نیز شخصی گردنی می‌زند و تفسیر کلام الهی بر این نحو کرده‌اند که در وقت دادن ذلیل باشند.» (همان، ص ۷۱۶).

در پایان نیز ضمن کنیزخواندن زنان اقلیت‌ها، سلام‌کردن بدیشان را «مشهور تحریم» و جواب سلام آنها را به‌لفظ «علیک» می‌داند و پادشاه اسلام را به وجوب رعایت شعایر اسلامی و زایل کردن شعایر کفر سفارش می‌کند. (همان، ص ۷۱۶)

در یک جمع‌بندی کلّی و برمبنای رسالهٔ مذکور، اشاره به دو نکته ضروری است:

۱. مجلسی براساس تفوّق اسلام شیعی در جنبه‌های متعدّد حیات جامعهٔ ایران، بر آن است که با استناد به احکام اسلامی و احادیث شیعی، میزان تخفیف اقلیت‌های غیراسلامی را حتّیٰ به‌رغم میزان نفاذ بخشی از ایشان ــ ارامنه ــ در حیات اقتصادی ایران مطرح سازد.

۲. لفظی که مجلسی در بیان این اصول به‌کار برده، مبتنی بر بایدها است و بایدها ضرورتاً متضمّن هست‌ها نیست؛ به تعبیری، از یک‌سو حدّاقل تا دوران مورد نظر نمی‌توان بر اجرای دقیق این مباحث در متن جامعه ــ به‌ویژه در مواقعی که سلاطین بر جوانب مختلف تفوّق داشتند ــ صحّه گذاشت و از دیگر سو با توجّه به گسترش نفاذ کلام فقهای شیعی، نمی‌توان به بقای آنها درحدّ توصیه‌ای اخلاقی تأکید کرد.

و اما دربارهٔ نحوهٔ نگرش و رفتار سلاطین صفوی این مقطع درمورد اقلّیّت‌ها، بیش از هر چیز باید بر مبانی قدرت ایشان درمقام پادشاه تأکید کرد. شاهان صفوی که از

تشیّع و تصوّف «درمقام دو ابزار سیاسی» (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۳۶) استفاده کردند، به‌فراست دریافتند که «بایستی مذهب را برای موفّقیّت با قدرت مدد کرد» (همان، ص ۱۳۷). این موضوع به‌ویژه در زمان تجمّع قدرت در شخص پادشاه، بدان مفهوم بود که وی با بهره‌گیری از عناصر مختلف ــ به‌سان سایر موارد ــ قادر به تعیین نحوهٔ رفتار با اقلیّت‌ها است. به‌هر روی، منظور آن است که هنگامی که اقلّیّت‌های دینی در سطحی از وجاهت سیاسی و اجتماعی نبودند که تهدیدی برای قدرت حاکم باشند و حتّیٰ بخشی از آنها در اقتصاد تجاری ایران نیز نقش‌آفرین بودند، حتّیٰ به‌رغم دیدگاه علمای شیعی، سلاطین رفتاری مناسب‌تر از دوران افت قدرت سلسلهٔ صفوی درقبال آنها داشتند.

نفوس جمعیتی زرتشتیان در عصر صفوی و مناطق اسکان آنها در یزد

اشیدری دربارهٔ میزان نفوس زرتشتیان ایران تا روزگار صفوی و با تکیه بر اظهارنظر برخی نویسندگان نامعلوم، تعداد آنها را بین سه تا پنج میلیون نفر برآورد کرده است (اشیدری، ۲۵۳۵/۱۳۵۵: ۲۲۷). این مدّعی گرچه در نگاه اوّل جالب توجّه می‌نماید، با اطّلاعات موجود در منابع، چندان سازگاری ندارد. بدین معنی که اوّلاً مطابق با نامه‌های موجود از زرتشتیان یزد به پارسیان هند در روزگار صفوی، مجموع آمار این اقلیت در کلّ مناطق ــ مطرح ازحیث داشتن زرتشتی ــ از چندین هزار نفر فراتر نمی‌رود؛ ثانیاً برمبنای اطّلاعات رحله‌نویسان و جغرافیانگاران اسلامی، گرچه تا قرن چهارم هجری بر وجود رگه‌هایی از زرتشتیان در مناطقی چند از ایران می‌توان اذعان داشت، از این هنگام به بعد، اطّلاعات چندانی از حیات اجتماعی و آمار نفوس آنها دردست نیست؛ ثالثاً در جایی که شاردن تعداد زرتشتیان ایران را ۸۰ هزار نفر یاد کرده (فوران، ۱۳۸۳: ۶۵)، این سؤال همچنان باقی است که چگونه جمعیتی سه تا پنج میلیونی یکباره در این سطح قلیل تنزّل یافته است.

درمورد جمعیت زرتشتیان یزد، در نامهٔ ارسالی از یزد به پارسیان هند به‌تاریخ ۸۸۰ یزدگردی برابر با ۹۱۶ هـ. ق. ــ که درواقع نخستین مورد از نامه‌های زرتشتیان ایران در عصر صفوی است ــ به وجود «چهارصد نفر دلیر» در روستاهای شَرفاباد و تُرکاباد اشاره رفته و تعداد آنها در حوزهٔ داخلی یزد ۹۶۲ نفر ذکرشده، که گویا منظور از لغت دلیر، مردان جوان بوده و این آمار پیران و زنان و کودکان را شامل نمی‌شده است (شهمردان، ۱۳۶۳: ۲۶۵).

همچنین در نامهٔ دیگری به تاریخ ۹۶۶ ق. ، به حضور «سه‌هزار نفر از جماعت بهدینان ملک خراسان» در یزد (همان، ص۲۷۰) اشاره شده است، که هم‌اینک نیزخانواده‌هایی با عنوان سیستانی، سمنانی، خراسانی و فرخابی از بازماندگان مهاجرین یادشده هستند (همان، ص ۹).

در نامهٔ ارسالی دیگری از کرمان (۹۹۶ ی. / ۱۰۳۶ ق.) نیز آمار زرتشتیان روستاهای شریف‌آباد و ترکاباد با یزد مجموعاً ۵۴۰۰ نفر، خراسان ۵۰۰ نفر، قزوین ۳۰۰ نفر و زرتشتیان کرمانی و خراسانی ساکن در کرمان ۲۵۰۰ نفر ذکر شده است. (همان، ص ۲۸۵-۲۸۴)

بدین‌ترتیب، و برپایهٔ آمارهای موجود، می‌توان دریافت که اگر یزد ــ به‌عنوان مهم‌ترین مرکز زرتشتی‌گری ایران (اشیدری، ۱۳۶۵: ۴۷۰) ــ جمعیتی در این سطح از زرتشتیان را در خود جای داده و این آمار در مابقی مناطق به‌تدریج کاهش یافته است؛ پس، مطابق آمار شاردن، به وجود چند میلیون زرتشتی تا پیش از صفویه بیشتر می‌توان اعتماد کرد.

به هر روی، گذشته از بحث آمار و ارقام، دربارهٔ نحوهٔ اسکان زرتشتیان یزد نیز گفتنی است که این اقلیت بیش از آنکه در بافت جمعیتی مسلمین تحلیل روند، عموماً در حوزهٔ روستاها گرد آمدند و سعی داشتند به‌دور از دغدغهٔ حضور میان اکثریّتی مسلمان، بافتی اکثراً زرتشتی را ایجاد کنند. بر این اساس، مهم‌ترین مراکز تجمّع آنها در دوران صفوی را می‌توان در حوزه‌های زیر نشانه‌گذاری کرد:

ــ **تُرکاباد:** سنگ‌بنای اوّلیّهٔ این آبادی که از توابع اردکان و در نزدیکی شهر کنونی واقع شده است (افشار، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۶)، به دوران آل‌مظفّر بازمی‌گردد (جعفری، ۱۳۴۳: ۵۲). این روستا در روزگار صفویّه، به‌واسطهٔ موقعیت مطلوب کشاورزی و بُعد مسافت از مراکز شهری، چنان مورد توجّه زرتشتیان واقع شد که نه‌تنها بافت جمعیتی آن را یکدست زرتشتیان تشکیل می‌دادند، بلکه با اسکان موبدان موبد ایران و نگهداری آتش ورهرام ــ که باید در محلّ استقرار موبدان موبد نگهداری شود (شهمردان، ۱۳۳۶ی. : ۲۰۰) ــ این روستا به‌عنوان مهم‌ترین کانون زرتشتی‌گری ایران درآمد. نکتهٔ تکمیلی آنکه این روستا به چنان جایگاهی نزد زرتشتیان ایران و پارسیان هند رسیده بود که در مقطع مورد نظر و حتّیٰ تا سال ۱۱۱۸ی. / ۱۱۵۸ق.، عمدهٔ نامه‌های زرتشتیان ایران به هند از آنجا ارسال می‌شد و موبدان ترکاباد، مرجع پاسخگویی به سؤالات دینی و حتّیٰ تأمین کتب مورد نیاز پارسیان هند بودند؛ چنان‌که ذکر اسامی برخی از برجسته‌ترین دستوران و موبدان ساکن روستاهای ترکاباد و شرفاباد ــ در نامه‌ای به‌تاریخ ۹۱۶ ق. ــ معرف همین مورد است: مرزبان رستم‌بن‌شاهمردان، شهریار ماونداد، مهربان نوشیروان، اردشیر ماونداد، ماونداد رستم، جاماسب شاپور، مهرابان، سیاوخش شاپور، آدرباد ماهونداد، جاماسب موبد (همان، ص ۲۶۸).

ــ **شَرفاباد:** روستای شَرْفآباد هم در این دوران، مانند ترکاباد، بافتی کاملاً زرتشتی‌نشین داشت. قدمت آتشکدهٔ آن تا روزگار صفوی (سیرو، ۱۳۷۱، ج ۲-۱، ص ۱۸) و نیز وجود چندین جایگاه متبرّک زرتشتی در آن ــ مانند پیراشتاد ایزد، پیرشاه تشترایزد، پیرشاه مهرایزد، پیرشاه آدرخوره (شهمردان، ۱۳۳۶: ۱۶۹) و پیر سبز که مستوفی‌بافقی آن را توصیف کرده است (مفیدی، ۱۳۸۵: ۸۲۸) ــ همگی دالّ بر اهمّیّت و جایگاه آن نزد زرتشتیان عصر صفوی بود. همچنین، برمبنای نامه‌های موجود، می‌توان دریافت که پس از ترکاباد، برخی نامه‌های ارسالی به هندوستان از این مکان

بوده است.

ــ **نعیم‌آباد و فتح‌آباد:** این دو آبادی از مستحدثات شاه‌یحییٰ مظفری به‌شمار می‌رفت (کاتب، ۲۵۳۷: ۲۰۹-۸۷)؛ که بنا به نقل مستوفی بافقی در زمان تألیف کتاب (۱۰۹۰-۱۰۸۲ هـ.)، اکثریّت «رعایای هر دو دیه زرتشتی بودند» (مفیدی، ۱۳۸۵: ۷۰۹).

گذشته از این روستاها که کاملاً زرتشتی و یا بیشترین نفراتشان از این اقلیّت بودند، روستاهایی چون نصرآباد، خرّمشاه، مریم‌آباد، اهرستان، مزرعهٔ کلانتر، آبشاهی، چم و گردفرامرز نیز در جای‌دادن به زرتشتیان شهرت داشتند. به هر روی، گرچه مناطق مذکور معرّف تمایل زرتشتیان یزد به تمرکز در مناطق روستایی بود، این به‌معنای عدم حضور کامل ایشان در حوزهٔ شهری نبود. اطّلاعات منابع، دالّ بر وجود محلّه‌ای به‌نام «محلّهٔ گبران» و اهمّیّت آن درحدّ بزرگ‌ترین محلاّت یزد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۳۱) بود؛ همچنین، اذعان‌نامه‌های موجود به سکونت پانصد نفر از ایشان در حوزهٔ شهری (شهمردان، ۱۳۳۶: ۲۶۸)، ضمن تأیید این ادّعا، بر تجمّع ایشان درکنار یکدیگر حتّیٰ در حوزهٔ داخلی شهر و یا اجبار مسلمین به آنها برای عدم آمیزش با متن جامعهٔ اسلامی دلالت داشت.

روابط زرتشتیان یزد با پارسیان هند

با ورود اسلام به ایران، بخشی از پیروان آیین زرتشتی که هجرت را بر بقا در زادبوم خویش ترجیح دادند، به هند رفتند و سنگ‌بنای حضور پارسیان را گذاشتند. در نگاهی گذرا، هرچند منابع از امنیت و رفاه آنها تا قرن پانزدهم میلادی حکایت دارند، در اواخر این قرن، به‌واسطهٔ درگیری در بحران‌های سیاسی، گویا بسیاری از آنها مقتول و تعدادی نیز در مناطق مختلف پراکنده شدند (آذرگشسب، ۱۳۵۸: ۶۴). علاوه بر این، در عرصهٔ حفظ آیین و شعایر دینی نیز پارسیان به‌واسطهٔ عواملی چون پراکندگی در سرزمین غیرمادری، پرداخت جزیه و جذب در فرهنگ پیرامون،

بسیاری از سنّت‌های خود را به‌فراموشی سپرده بودند (شهمردان، ۱۳۶۳: ۴۷). این شرایط درقیاس با وضعیت اجتماعی زرتشتیان ایران، حائز تفاوت‌هایی بود، بدین معنی که زرتشتیان ایران در راستای بقا در سرزمین مادری، همسازی با محیط پیرامون و تلاش‌های فرهنگی که در راستای جمع‌آوری کتب دینی خویش ــ به‌ویژه تا قرن چهارم ه . ــ داشتند، توانستند موقعیتی برتر از پارسیان هند کسب کنند و عملاً در عصر صفوی به مرجعی برای پاسخگویی به مسائل دینی ایشان تبدیل شوند. عزیمت فردی به‌نام نریمان هوشنگ از سوی پارسیان ــ در ۸۸۳ ق. ، به‌منظور دریافت پاسخ دربارهٔ مسائل مذهبی ــ به یزد و خواهش وی مبنی بر آنکه موبدان یزد پاسخ به سؤالات دینی را به زبان پهلوی ننویسند (همان، ص۲۶۰)، خود نشان از غرابت آنها به خط و زبان باستانی و به‌همان میزان آیین زرتشتی داشت.

به هر روی، با عزیمت نریمان هوشنگ، باب نوینی در روابط زرتشتیان ایران و هند گذاشته شد که این جریان تا پایان سال ۱۰۳۶ ه .، به اعزام قاصدهایی ازسوی پارسیان به یزد و به‌طور محدود کرمان منجر شد که از آن میان می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

بهدین فرحبخش نوروز، ۸۸۰ ی. / ۹۱۶ ق. / ۱۵۱۱ م.؛ فریبرز در معیّت دو نفر دیگر، ۸۸۵ ی. / ۹۲۱ ق. / ۱۵۱۶م.؛ اسفندیار سهراب، حدود ۸۸۹ ی. / ۹۲۵ ق. / ح ۱۵۲۰م.؛ شاپور آسا، ۸۹۶ ی. / ۹۳۲ ق. / ۱۵۲۷م.؛ اسفندیار یزدیار رستم کمبایتی، ۹۰۴ ی. / ۹۴۰ ق. / ۱۵۳۵ م.؛ کامدین شاپور کمبایتی، ۹۲۸ ی. / ۹۷۷ ق. / ۱۵۵۹م.؛ کاووس کامدین، ۹۳۹ ی. / ۹۷۷ ق. / ح ۱۵۷۰م.؛ نامه به دستوران بروچ، ح ۹۴۸ ی. / ۹۸۶ ق. / ح ۱۵۷۹م.؛ فریدون مرزبان، ح ۹۴۹ ی. / ۹۸۷ ق. / ح ۱۵۸۰م.؛ نامه به دستور کامدین پدم بروچی، ۹۶۷ ی. / ۱۰۰۶ ق. / ۱۵۹۸م.؛ کاووس ماهیار، ۹۷۰ ی. / ۱۰۰۹ ق. / ۱۶۰۱م.؛ بهمن اسپندیار، ۹۹۶ ی. / ۱۰۳۶ ق. / ۱۶۲۷م.

لازم است یادآوری شود که گرچه عمدهٔ تلاش‌ها ــ به هدف کسب معارف دینی ــ ازسوی پارسیان صورت می‌گرفت، این به مفهوم ارتباطی یک‌جانبه نبود، بدین معنی که مطابق نامهٔ ۸۷۸ ی. / ۹۱۴ ق. در این سال چهار نفر از زرتشتیان ایران نیز به‌قصد بازرگانی به هند رفته بودند (همان، ص ۲۶۵).

شمّه‌ای از محتوای نامه‌های زرتشتیان یزد به پارسیان

به‌دلیل فاصله‌گرفتن پارسیان از اصول و مبانی آیین زرتشتی در هندوستان، مهم‌ترین موارد مطرح‌شده در نامه‌های موجود را می‌توان در چند بند تقسیم کرد:

۱. عمدهٔ خواست‌های پارسیان ــ که درواقع باعث ایجاد این ارتباط شد ــ بر محور کسب اطّلاعات از آیین و سنن زرتشتی دور می‌زد و اصرار ایشان بر عزیمت موبدانی از یزد جهت تعلیم زبان پهلوی، هم معرّف برجستگی یزد در جذب رؤسای زرتشتی و هم مبیّن افت معارف این کیش نزد پارسیان در هند بود.

۲. از فحوای نامه‌ای به‌تاریخ ۹۲۸ ی. / ۹۹۶ ق. برمی‌آید که زرتشتیان یزد، نسخ گرانبهای خطّی و کتب گوناگون دینی را رایگان برای استفادهٔ پارسیان به هند ارسال می‌کردند.

۳. درخلال نامه‌ها، دستوران زرتشتی یزد، همواره درصدد بودند پارسیان را از آمار نفوس خود آگاه کنند و گوشه‌هایی از مصائب و مشکلات اجتماعی خویش را به اطّلاع ایشان رسانند.

مسائل و مصائب اجتماعی زرتشتیان یزد در این دوران

الف ــ نمایی از وضعیّت معیشتی زرتشتیان

گرچه مطالبی که تا اینجا عنوان شد، ممکن است ذهن را به ترسیم تصویری منسجم و بسامان از شرایط اجتماعی زرتشتیان یزد در این دوران رهنمون شود،

برمبنای اطّلاعات مندرج در سفرنامه‌ها، محتوای نامه‌ها و روایات برجای‌مانده، نمی‌توان بر صحّت این ذهنیّت مهر تأیید نهاد. به تعبیری دیگر، منهای مواردی چون مصائب اقلیتی که در باور جامعه‌ای با الگوها و مضامین دینی مردود تلقّی می‌شد، عدم یکنواختی این اقلیّت در ترکیب جمعیّتی و نهایتاً محدودیّت‌های جامعهٔ مسلمان بر ایشان که آنها را به حدّاکثر حفظ مظاهر دینی تنزّل می‌داد، نمی‌توان شرایط اجتماعی آنها را بازشناسی کرد.

مطابق با اطّلاعات منابع، بدنهٔ این اجتماع به انجام آداب اصلی مذهب خویش قانع بودند و تنها موبدان و پیشوایان دینی به آموختن و تحصیل می‌پرداختند و با زبان پهلوی آشنایی داشتند. پیروان این آیین، به دلیل پراکندگی در مناطق مختلف، فاقد پیشوایی واحد بودند و حتّیٰ در مناطقی چون یزد و کرمان، به‌رغم همجواری جغرافیایی و جای‌دادن بیشترین نفرات زرتشتی در خود، هر کدام آتش مقدّسی مجزّا با پیشوایان مذهبی مخصوص به خویش بودند (بویس، ۱۳۴۸: ۱۳۵).

به‌لحاظ شیوهٔ معیشت نیز، این اقلیت به عکس حضور فعّال اقلیت ارمنی در اقتصاد تجاری ایران، عموماً به کشاورزی و پس از آن بافندگی اشتغال داشتند (فوران، ۱۳۸۳: ۶۵)؛ چنان‌که بافت پارچهٔ ترمه را گویا ابتدا زرتشتیان برای تهیّهٔ شلوارهای گبری ــ که مخصوص مجالس جشن و عروسی آنها بود ــ باب کردند (اشرافیان، ۱۳۷۹: ۳۰-۲۹).

برمبنای گزارش‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی از وضعیت نابه‌هنجار اجتماعی و اقتصادی زرتشتیان اصفهان (دلاواله، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۱۱) و نیز عدم توانایی آنها جهت مشارکت در امور تجاری (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۰۶)، وضعیّت اجتماعی و اقتصادی زرتشتیان یزد را نیز به دلایلی چند نمی‌توان چندان فراتر از سطح یادشده دانست:

۱. گرچه وجود آرامش نسبی در جذب مهاجران زرتشتی به یزد، اهمّیّت ویژه داشت، نمی‌توان نادیده گرفت که عدم تحرّک سریع در بافت اجتماعی منطقه، در

رشد تعصّب دینی نسبت به پیروان دیگر ادیان تأثیر خاص داشته باشد.

۲. با توجّه به تجمّع اکثریّت زرتشتیان در روستاهای پیرامون یزد، می‌توان دریافت که این اقلیت چه به‌واسطهٔ نوع نگاه و تلقّی اکثریّت مسلمان و چه به‌دلیل مقتضیّات شغلی، چندان تمایلی به حضور در عرصهٔ شهری نداشتند و همواره سعی می‌کردند در مناطقی مجزّا، به حیات اجتماعی خویش تداوم بخشند.

۳. به‌رغم اهمّیّت تجاری یزد در این دوران ــ نسبت به اقتصاد کشاورزی که محیط، چندان استعدادی برای شکوفایی آن نداشت ــ زرتشتیان، بنا به ضرورت پیش‌گفته و نیز تأکیدی که در معارف زرتشتی‌گری بر کشاورزی می‌شد، با دوری از فضای موجود به‌صورت برجسته‌ترین باغداران یزد شهرت یافتند.

ب ــ زرتشتیان یزد در حاکمیت میرمیران

یکی از مهم‌ترین وجوه اهمّیّت یزد در دوران صفوی، حضور بازماندگان شاه‌نعمت‌الله ولی در رأس هرم قدرت و اقتدار منطقه بود. مسافرت شاه‌نعمت‌الله به یزد (ح ۷۷۵ ق.)، زمینه‌ای شد که اعقاب وی با استفاده از پلکان ترقّی صفویّه، به مناصب عالی در هرم قدرت ایران و یزد نایل شوند (ابوئی، ۱۳۸۳: ۱۰۴-۱۰۳). از عوامل و دلایل پیدایی این موقعیت که بگذریم، به روزگار غیاث‌الدّین محمّد میرمیران (متوفّی ۹۹۸ ق.)، خاندان نعمت‌اللّهی در یزد به چنان مرتبه‌ای عروج کردند که حتّیٰ درصدد ائتلاف با افشارهای کرمان (جنابدی، ۱۳۷۸: ۶۷۹-۶۷۸) و صف‌آرایی علیه صفویّان برآمدند.

به هر حال، یکی از صحنه‌هایی که مبیّن نحوهٔ برخورد حکّام با زرتشتیان ــ و فی‌النّفسه ــ بیانگر گوشه‌ای از حیات اجتماعی این اقلیت در یزد بود، در روایتی، رفتار میرمیران با ایشان نقل شده است. مطابق این روایت، به‌روزگار سلطنت شاه‌طهماسب بر ایران، میرمیران در نزدیکی نرسی‌آباد ــ از مکان‌های مهمّ

زرتشتی‌نشین یزد (شهمردان، ۱۳۳۶ی.: ۵۳) ــ نشیمنگاه داشت. در یکی از روزهای مقدّس نزد زرتشتیان، موسوم به پنجه‌وه، که این اقلیت بر بام‌ها آتش می‌افروختند و به‌یاد روانشادی درگذشتگان خود آدابی خاص به‌جای می‌آوردند، وی که تازه از سفری زیارتی بازگشته بود، متوجّه بوی سیر و شرابی می‌شود که به‌مناسبت این روز در نرسی‌آباد پیچیده بود. پس از آگاهی از ماوقع، دستور می‌دهد منازل زرتشتیان را تخریب و آنها را به‌اجبار از محل تخلیه کنند. در این بین، زرتشتیان که به‌ویژه در چنین مواقعی چاره‌ای جز اطاعت نداشتند، بزرگان خویش را نزد وی می‌فرستند و درنهایت، فقط موفّق می‌شوند او را از تخریب آتشگاه خویش «آن هم صرفاً اطاقی که آتش مقدّس در آن محفوظ بود» (همان، ص ۵۵-۵۴)، به‌عنوان یادگار، منصرف سازند.

ج ــ شاه‌عبّاس اوّل و جایگاه اقلیت‌های دینی

۱. قیاسی میان شرایط اجتماعی زرتشتیان با ارامنه در این دوران: قدرت‌گیری شاه‌عبّاس اوّل (۱۰۳۸–۹۹۶ ق.) و کفایت وی در ایجاد تمرکزی مجدّد که به بالندگی ایران در جوانب مختلف منجر شد، او را به مرجع نهایی تمامی امور ترقّی داد. شهرت شاه‌عبّاس به تساهل‌نگری ــ و عدم واگذاری بیش از حد میدان به دینداران سنّتی ــ که تاحدّی ناشی از روابط اوّلیّهٔ وی با نقطویان و تلقینات ایشان بر ذهن جوانی او بود (قراگوزلو، ۱۳۸۳: ۵۶)، در زمینهٔ رفتارش درقبال اقلیت‌های دینی و تسهیلاتی بیشتر در انجام آداب مذهبی برای ایشان نیز تأثیر خاص داشت (تاج‌بخش، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۱۵).

در قیاسی گذرا میان جایگاه ارامنه با زرتشتیان نزد حکومت، این وضعیت را از دو سو می‌توان مورد توجّه قرار داد: اوّل، ازحیث عناصری که می‌توانست در برتری ارامنه نزد شاه‌عبّاس مؤثّر باشد؛ دوم، از بُعد مشابهت‌های رفتاری شاه‌عبّاس با آن دو.

در بُعد نخست، برخی عوامل مؤثّر در این برتری را می‌توان در موارد زیر جست‌وجو کرد:

رشد اقتصاد تجاری و جایگاه بالای ارامنه در انتقال ابریشم ایران به اروپا (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۶)، ضرورت گسترش روابط سیاسی و تجاری با اروپا با توجّه به مسئلهٔ عثمانی، حمایت اروپای مسیحی از همکیشان خود در ایران و خودنمایی شاه‌عباس در انظار سفرا و اتباع بیگانه به آزادمنشی. (فلسفی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۱۱۳۹)

و در بُعد دوم، پرداخت جزیه و کوچ اجباری هر دوی آنها به اصفهان، وجه اشتراک وضعیت اجتماعی این دو اقلیّت به‌شمار می‌رفت که در بحث از مصائب زرتشتیان به آن پرداخته می‌شود.

۲. شاه‌عبّاس و تعیین داروغه برای زرتشتیان یزد: واژهٔ «داروغه» که از لغت «درو» (Darv) مغولی و به‌معنای فشاردادن و مهرکردن گرفته شده است، برای نخستین بار در روزگار ایلخانان، وارد تاریخ ایران شد (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۵۳). در تذکرةالملوک، با قراردادن منصب داروغگی در زیرمجموعهٔ دیوان‌بیگی، حوزهٔ عملکرد داروغه در جلوگیری از اعمال خلاف شرع و سایر امور نامشروع قرار داده شده است (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۴۸). بدین ترتیب، داروغگی منصبی اداری به‌شمار می‌رفت که طیّ آن با اختیاراتی تا سرحدّ صدور حکم اعدام ــ به‌قضاوت شخصی ــ (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۰۴)، عملاً از تنوّع کارکرد بالایی برخوردار می‌شد. در این میان، آنچه قضاوت صریح دربارهٔ چهارچوب دقیق حوزهٔ قدرت این منصب را مشکل می‌ساخت، واگذاری تولیت زرتشتیان یزد ازسوی شاه‌عبّاس به داروغه‌ای مسلمان بود. بنابر اطلاعات مستوفی بافقی، فردی به‌نام میرزاخلیل‌الله، که در حکومت علی‌قلی‌خان شاملو در یزد با حکم شاه‌عبّاس به «تصدّی مجوسیان» رسیده بود، در ۱۰۳۴ ق. به مقام حکومت یزد ارتقا می‌یابد و ضمن دریافت منصب وزارت و گرگ یراقی و تصدّی خالصه، همچنان «حکومت مجوسیان» را عهده‌دار می‌شود (مستوفی بافقی،

۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۹۰).

چنان‌که از عبارت *جامع مفیدی* برمی‌آید، مستوفی نیز مانند روملو در *زبدة‌التّواریخ* (روملو، ۱۳۴۲: ۴۸۹) عنوان داروغه و حاکم را با یکدیگر اصطلاح کرده که این کاربرد، خود بر پیچیدگی بحث دربارهٔ این منصب افزوده است.

به هر حال این اقدام شاه‌عبّاس را می‌توان از زوایایی چند مورد توجّه قرار داد:

ــ ابتکار شاه‌عبّاس مبنایی شد تا در حکومت‌های پس از وی نیز داروغگانی برای زرتشتیان یزد تعیین شود، به‌نحوی‌که مستوفی تا سال ۱۰۵۴ ق. نام سه تن دیگر از آنها را آورده است. (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۲۰۶، ۲۲۶ و ۷۵۸)

ــ گرچه شاه‌عبّاس اهمّیّتی مساوی با ارامنه برای زرتشتیان قائل نشد و افرادی مسلمان را به‌عنوان داروغهٔ آنها تعیین کرد، این اقدام درحدّ خود هم نشان از تشخّص اجتماعی این اقلیّت داشت و هم معرّف جایگاه یزد درمقام مرکز تجمّع زرتشتیان ایران بود.

ــ به‌رغم آنکه لمبتون ــ برمبنای *جامع مفیدی* ــ بر آن است که از سال ۱۰۵۴ق. زرتشتیان یزد داروغهٔ ویژه‌ای داشته‌اند (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۵۷)، مطابق با اطّلاعات همین کتاب، این مقام با عنوان حکومت مجوسیان، نخستین بار پیش از وزارت میرزاخلیل‌الله (۱۰۳۴ ق.) بر یزد به او داده شد و چون مستوفی مقام حکومت و داروغگی را در یک سطح به‌کار برد، تعیین داروغه برای زرتشتیان، نه در ۱۰۵۴ ق. که سال‌ها پیش‌تر از آن و به روزگار شاه‌عبّاس اوّل صورت پذیرفت.

ــ هرچند مستوفی بافقی به وظایف این مقام اشاره‌ای نکرده است، می‌توان استنباط کرد که «وظیفهٔ او، دریافت مالیات از جامعهٔ زرتشتیان و اجرای ترتیبات ویژهٔ مربوط به آن جامعه بوده است.» (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

د ـ نمایی از مصائب زرتشتیان یزد در زمان شاه‌عبّاس اوّل

هرچند شاه‌عبّاس بنا به مقتضیّات اقتصادی و سیاسی، ارامنه را بر زرتشتیان رجحان می‌داد، در عملکرد وی درقبال آنها می‌توان دو نقطهٔ تشابه بارز را نشانه‌گذاری کرد: دریافت جزیه و مهاجرت اجباری به اصفهان.

در بعُد نخست، مطابق این قانون که مبتنی بر احکام فقهای اسلامی و برگرفته از قرآن بود، جان و مال اهل کتاب با پرداخت وجهی تحت حمایت حکومت اسلامی قرار می‌گرفت (دنت، ۱۳۵۸: ۱۲)؛ امّا برکنار از شرایط ذمّی‌بودن و نوسان در میزان پرداخت جزیه در قرون اسلامی ایران، مهم آن بود که این سنّت به همین صورت به روزگار صفوی نیز انتقال یافت. در این دوران، گرچه فقهای شیعی ــ برای اعمال تخفیف بیشتر بر اهل ذمّه ــ بر عدم تعیین مبلغ معیّنی تأکید داشتند، در روزگار سلاطینی چون شاه‌عبّاس و با توجّه به تساهل وی در برابر اقلیت‌های دینی، مبلغ جزیهٔ زرتشتیان نیز تعادلی یافت و درحدّ پرداخت یک مثقال طلا معیّن شد. (تاج‌بخش، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۱۵)

امّا وجه دوم این تشابه که خاصّ دوران شاه‌عبّاس اوّل بود، به کوچ اجباری هر دوی این اقلیّت‌ها به اصفهان بازمی‌گشت.

با وجود این، نمی‌توان نادیده انگاشت که زرتشتیان در مقایسه با ارامنه، فاقد اهمّیّت سیاسی و اقتصادی بودند؛ به تعبیر دیگر، آنها نه‌تنها جایگاهی در اقتصاد تجاری نداشتند و مورد حمایت کشورهای قدرتمند نبودند که حتّیٰ در عرصهٔ دینی، ذمّی‌بودنشان هم به تسامح مورد پذیرش واقع شده بود. (دنت، ۱۳۵۸: ۱۲)

اینک و بر پایهٔ این گفتار اختصاری، بهتر می‌توان نمایی از مشکلات زرتشتیان یزد به روزگار شاه‌عبّاس ارائه داد. یکی از مهم‌ترین حوادثی که درخلال نامه‌های موجود بدان اشاره رفته، آزار و ایذای این اقلیّت توسّط شاه‌عبّاس است که در دو سطح کوچ اجباری زرتشتیان یزد و کرمان به اصفهان (۱۰۳۵ ق.) و قتل دستوران زرتشتی قابل طبقه‌بندی است.

۱. **کوچ اجباری زرتشتیان یزد و کرمان به اصفهان:** آن‌گونه که آمد، هرچند برمبنای اطّلاعات منابع و نیز مقتضیّات سیاسی و اقتصادی می‌توان دلایل قانع‌کننده‌ای بر اقدام شاه‌عبّاس در کوچ اجباری ارامنه به اصفهان مترتّب دانست، در بررسی این رفتار درقبال زرتشتیان، نه‌تنها با چنین دلایلی مواجه نیستیم که حتّیٰ منابع صرفاً به توصیف محلاّت اسکان ایشان در اصفهان اشاره کرده‌اند.

ازحیث زمانی، گویا شاه‌عبّاس در ۱۰۳۵ق. ، جمعی کثیر از افراد این اقلیت را از یزد و کرمان به اصفهان کوچ داد و در روستای جدیدالاحداث خود به‌نام گبرآباد یا گبرستان که به جلفا متّصل بود، جای داد. این روستا که بعدها به حسین‌آباد تغییرنام داد، گرچه مشتمل بر جمعی از فضلا و کشاورزان زرتشتی ــ به‌ویژه از یزد ــ بود، تعداد بسیاری از ایشان در محاصرهٔ اصفهان توسّط افاغنه به یزد کوچ کردند. (شهمردان، ۱۳۶۰: ۳۴۰)

به هر حال، از چگونگی این ماجرا و مصائب مشابه زرتشتیان یزد با ارامنه در این اسکان اجباری که بگذریم، با توجّه به اقدام شاه‌عبّاس به جمع‌آوری کتب زرتشتی در سال بعد از این ماجرا و نیز انتظار ظهور شاه‌بهرام در باور زرتشتیان، شاید بهتر بتوان به گوشه‌هایی از دلایل اقدام شاه‌عبّاس در این کوچ اجباری پی‌برد. مطابق اعتقاد زرتشتیان، «شاه‌بهرام ورجاوند، شخص بزرگواری است که آشکار خواهد شد و ایران را مانند روزگار پیشداد و کیان رشک بهشت خواهد کرد و به همین امید ۱۳۰۰ سال رنج‌های بی‌شمار دیده و آمدن وی را امیدوار هستند.» (شهمردان، ۱۳۶۳: ۲۶۸). بدین ترتیب و با عنایت به اینکه از یک‌سو در نامه‌های رد و بدل شده میان زرتشتیان یزد و پارسیان هند (به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به نامهٔ مورّخهٔ ۹۹۶ ی. / ۱۰۳۶ ق. در شهمردان، ۱۳۶۳: ۲۷۱)، از آمدن شاه‌بهرام «تا چند سال دیگر» ــ که پایان هزارهٔ یزدگردی است ــ خبر داده شده است و از دیگر سو، شاه‌عبّاس با احساس خطر از هر سویی آن را در نطفه خفه می‌کرد، با تلفیق این دو مورد، می‌توان چنین برداشت کرد که وی برای کنترل بیشتر بر این اقلیت و جلوگیری از بروز هرگونه رخداد

غیرمترقبه‌ای، بر آن شد تا تجمّع آنها را پراکنده سازد و ایشان را از نزدیک تحت نظارت خود درآورد.

۲. اقدام شاه‌عبّاس به جمع‌آوری کتب دینی زرتشتیان و قتل دستوران آنها: یکی دیگر از اقدامات شاه‌عبّاس درمورد زرتشتیان که متعاقب رفتار پیشین و درواقع مکمّل آن به‌شمار می‌رفت، آزار و ایذای بزرگان ایشان جهت دستیابی به کتب مذهبی آنان بود.

مطابق نامه‌ای به‌تاریخ ۱۰۱۹ی. / ۱۰۶۰ق. که زرتشتیان یزد توسّط فردی به‌نام شهریار صندل برای پارسیان نگاشته‌اند، چنین آمده است:

> ...در ۹۹۷ی. [۱۰۳۶ق.]، در زمان شاه جنّت‌مقام شاه‌عبّاس، آن‌قدر آزار و جفا و زیان به دستوران ایران رسید که شرح آن به قلم و زبان بیان نمی‌توان کرد و کار به جایی رسید که دو نفر از مایان کشته و ضایع شدند و ازجهت طلب کتاب‌های دینی چند و چند نسخه که از جاماسب‌نامه بود، گرفتند و باز طلب‌جوی زیادتی کردند و نبود. این آزارها و جفاها به ما رسید. خدا عوض نیکی به نیکان رساناد! (همان، ص ۲۸۷)

درخصوص دلایل وقوع این رخداد، ضروری است برمبنای بررسی دقیق محتوای نامه، به دو سؤال پاسخ داده شود: جاماسب‌نامه چه بوده و چرا شاه‌عبّاس خواهان دستیابی به آن و کلّاً کتب دینی زرتشتیان بوده است؟ مطابق روایات زرتشتی، جاماسب از اعضای خاندان هوگو (همان، ص۱۳۰-۱۲۹) ــ وزیرِ کی‌گشتاسب و داماد زرتشت ــ بود (اشیدری، ۲۵۳۵/۱۳۵۵: ۲۲۷). او که در *اوستا* ستایش شده است، بنا به خواست گشتاسب از زرتشت مبنی بر تعلیم آینده‌نگری به وی (سروشیان، ۱۳۷۰: ۱۷۳-۱۷۲)، با نوشیدن پیاله‌ای شیر از دست زرتشت، دانای علوم اوّلین و آخرین شد و مراتب اشراق را از ابتدا تا انتها طی کرد.

جاماسب با کسب این مقام، کتابی با عنوان *جاماسب‌نامه* نگاشت که گویا حاوی

مشاهدات اشراقی و پیشگویی‌های وی تا هنگام رستاخیز بود و در کتب زیج و نجوم نیز به اهمّیّت این کتاب اشاراتی رفته بود (شهمردان، ۱۳۶۰: ۳۴۱-۳۴۰). بدین ترتیب، نام جاماسب و *جاماسب‌نامه*، نه‌تنها نزد زرتشتیان جاودانه شد که به‌واسطهٔ این پیشگویی‌ها، پادشاهان همواره درصدد دستیابی به آن بودند.

با این توضیح، عملکرد شاه‌عبّاس جهت دستیابی به کتب دینی زرتشتیان ــ خاصّه *جاماسب‌نامه* ــ و اعمال فشار به آنها ــ تا سرحدّ قتل دو تن از دستوران ایشان در یزد ــ را می‌توان از دو زاویه محلّ توجه قرار داد: ۱. از بُعد شخصیّتی شاه‌عبّاس و باور وی به احکام نجومی؛ ۲. اکبرشاه و درخواست آثار زرتشتی از شاه‌عبّاس.

در بُعد نخست، استبدادطلبی شاه‌عبّاس و تلاش وی در تسلّط کامل بر حال و آینده، اهمّیّت *جاماسب‌نامه* و پیشگویی‌های احتمالی آن که می‌توانست وی را در جلوگیری از وقوع هرگونه رویداد خلاف منافع یاری رساند و درنهایت اعتقاد خاصّ شاه‌عبّاس به احکام نجومی ــ که بهترین نماد آن را در تابعیّت خاصّ او از احکام نجومی منجّم معروف دربارش، یعنی ملاّجلال‌الدّین محمّد یزدی (فلسفی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص۷۳۱) می‌توان شاهد بود ــ را می‌توان مهم‌ترین عوامل محرّک شاه‌عبّاس در این اقدام دانست.

و از بُعد دوم، شاید بتوان درکنار مورد نخست، یکی از دلایل این اقدام را در خارج از مرزهای ایران جست‌وجو کرد، بدین معنی که در هندوستان، اکبرشاه گورکانی که به‌عکس شاهان صفوی، دربار خود را ملجأ و مرجع پیروان ادیان و گروه‌های مختلف ساخته بود، درصدد جمع‌آوری کتب دینی مذاهب و ادیان در کتابخانهٔ سلطنتی خویش برآمد و در این میان، چون به *جاماسب‌نامه* ــ و آثار دینی زرتشتی که زرتشتیان در حفظ و اختفای آن کوشایی خاص داشتند ــ دسترسی نیافت، از شاه‌عبّاس کمک طلبید و او با توجّه به مقاومت زرتشتیان، درصدد برآمد با زور و حتّیٰ قتل دو تن از دستوران زرتشتی در یزد، به مقصود نایل شود.

به هر حال، در یک جمع‌بندی کلّی می‌توان گفت که اگر شاه‌عبّاس نه به‌قصد برآوردن خواست اکبرشاه، که چون کوچ اجباری زرتشتیان یزد به اصفهان در راستای منافع و یا حتّیٰ به‌دلیل سوءظن به اطرافیان به چنین اقداماتی دست زده است، درکل نمی‌توان نادیده گذاشت که اوّلاً به‌واسطهٔ تمرکز مبانی قدرت در شخص شاه، طرف اعمال فشار و ایذا بر زرتشتیان صرفاً سلطان بود و متن جامعه و یا دیدگاه‌های پشت صحنهٔ قدرت، توانایی قدرت‌نمایی نداشتند، ثانیاً این اقدامات مقطعی بود و درمجموع زرتشتیان یزد به‌سان سایر اقلیت‌های دینی ــ در این دوران و در قیاس با سایر مقاطع عصر صفوی ــ ازحیث اجتماعی و فرهنگی وضعیت به‌مراتب بهتری داشتند.

نتیجه

با توجّه به اصل تناسب شرایط آرام سیاسی با تمایل اقلیت‌های دینی به تداوم حیات در مناطق فارغ از آشوب‌های دمادم، یزد با داشتن ویژگی‌هایی چون بُعد مسافت از مراکز تحوّل‌خیز ایران و عدم همجواری با ایلات، کانون معتبری در بقا و جذب زرتشتیان بازمانده از عهد باستان به‌شمار می‌رفت. گرچه منابع تا زمان هجوم تیمور به ایران اطّلاعاتی از میزان نفرات، نحوهٔ معاش و جذب زرتشتیان سایر مناطق به یزد به‌دست نمی‌دهند، از این هنگام به بعد، اطّلاعات موجود، از مهاجرت جمع وسیعی از زرتشتیان خراسانی و مناطق شمالی ایران به یزد حکایت دارد.

تداوم این وضعیت در روزگار صفوی و تمرکز موبدان و دستوران زرتشتی در روستاهای ترکاباد و شرفاباد باعث شد که یزد در دوران صفوی به‌عنوان مرکز زرتشتیان ایران و جهان ترقّی یابد و لذا پارسیان هند برای کسب اطّلاعات دینی، سفرایی را به آنجا اعزام کنند و بدین گونه باب روابط فرهنگی میان آنها پی‌ریزی شود. با این همه و به‌رغم نقش محوری یزد در اسکان بیشترین نفوس زرتشتی ایران،

منابع موجود، تصویر روشنی از حیات اجتماعی آنها ارائه نکرده‌اند؛ از این‌رو، برمبنای اطّلاعاتی چون اسکان اکثریّت آنها در مناطق روستایی، تمایل ایشان به امرار معاش ازطریق کشاورزی و فاصله‌گیری از متن جامعهٔ مسلمان، می‌توان دریافت که زرتشتیان حتّیٰ در مهم‌ترین مرکز خویش نیز حفظ حدّاقل‌ها و دوری از بحران‌های ناشی از تعصّب دینی را چون موهبتی برای تداوم حیات اجتماعی خویش می‌دانسته‌اند.

تحت این قاعدهٔ کلّی، به‌روزگار شاه‌عبّاس اوّل، تعیین داروغه‌ای مسلمان بر ایشان، هرچند بر کنترل حکومتی آنها می‌افزود، به همان میزان مبیّن تشخّص زرتشتیان یزد درحدّ بزرگ‌ترین اقلیت دینی ایران و نمادی از تمایل حاکمیت به سرپرستی و تولیت امور آنها و حل و فصل مسائلشان از کانال حکومتی بود. درکنار این مورد، انتقال اجباری جمع کثیری از زرتشتیان یزد به اصفهان و تعقیب و آزار بزرگان این اقلیت در یزد نیز گرچه بیانگر رفتار خودکامانهٔ سلاطین نسبت به زیردستان ــ آن هم اقلیتی مردود نزد اکثریّت ــ بود، در قیاسی کلّی نسبت به روزگار ضعف و فترت صفویان، در این مقطع زرتشتیان یزد مانند دیگر اقلیت‌های دینی آرامش به‌مراتب بیشتری داشتند.

پی‌نوشت

۱. این رساله با عنوان *جهاد* و به شمارهٔ ۹۲۰۶، در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی موجود است؛ حال آنکه محتوای رساله ارتباطی با جهاد ندارد و به شرایط اهل ذمّه مربوط است و به همین مناسبت عنوان فوق انتخاب شد.

کتابنامه

آذرگشسب، اردشیر. ۱۳۵۸. *مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان*. تهران: فروهر.
آزرمی، سروش. ۱۳۱۸. بمبئی: بی‌تا.

ابوئی، محمّدرضا. ۱۳۸۳. *سادات نعمت‌اللّهی یزد در عصر صفوی*. یزد: بنیاد ریحانةالرّسول.

اشرافیان، هادی. ۱۳۷۹. *بررسی دستباف‌های سّنتی یزد*. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد تهران مرکزی.

اشیدری، جهانگیر. ۲۵۳۵/۱۳۵۵. *تاریخ پهلوی و زرتشتیان*. تهران: ماهنامهٔ هوخت.

ــــــــــ . ۱۳۶۵. «یزد و زرتشتیان»، *چیستا*، ش ۳۰.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم. ۱۳۶۸. *مسالک و ممالک*. به‌اهتمام ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.

افشار، ایرج. ۱۳۷۴. *یادگارهای یزد*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

افوشته‌ای نطنزی، محمودبن‌هدایت‌الله. ۱۳۷۳. *نقاوةالآثار فی ذکرالاخیار*. به‌اهتمام احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.

انگلیش، پل. و. ۱۳۴۰. «زرتشتیان ایران»، هوخت، دورهٔ ۱۲، ش ۸.

تاج‌بخش، احمد. ۱۳۷۳. *تاریخ صفویّه*. شیراز: نوید.

تاورنیه، ژان باتیست. ۱۳۶۹. *سفرنامهٔ تاورنیه*. ترجمهٔ ابوتراب نوری. تهران: سنایی و تأیید اصفهان.

جعفری، جعفربن‌محمّدبن‌حسن. ۱۳۴۳. *تاریخ یزد*. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

جنابدی، میرزابیگ. ۱۳۷۸. *روضةالصّفویّه*. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب. ۱۳۶۲. مؤلّف ناشناخته. به‌کوشش منوچهر ستوده. تهران: طهوری.

دلاواله، پیترو. ۱۳۸۰. *سفرنامهٔ پیترو دلاواله*. ترجمهٔ محمود بهفروزی. تهران: قطره.

دنت، دانیل. ۱۳۵۸. *مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام*. ترجمهٔ محمّدعلی موحّد. تهران: خوارزمی.

ذکاوتی‌قراگوزلو، علیرضا. ۱۳۸۳. جنبش *نقطویّه*. تهران: ادیان.

روملو، حسن. ۱۳۴۲. *احسن‌التّواریخ*. به سعی و تصحیح چارلس نارمن سیدن. تهران: کتابخانهٔ صدر.

رویمر، هانس روبرت. ۱۳۸۰. *ایران در راه عصر جدید تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰*. ترجمهٔ آذر آهنچی. تهران: دانشگاه تهران.

سروشیان. جمشید سروش. ۱۳۷۱. *تاریخ زرتشتیان کرمان در این چند سده*. تهران: علمی و فرهنگی.

سیرو، ماکسیم. ۱۳۷۱. *آثار ایران*. ترجمهٔ ابوالحسن سروقد مقدّم. مشهد: آستان قدس رضوی.

سیوری، راجر. ۱۳۶۳. *ایران عصر صفوی*. ترجمهٔ کامبیز عزیزی. تهران: سحر.

ـــــــــــ. ۱۳۸۰. *درباب صفویان*. ترجمهٔ رمضانعلی روح‌اللهی. تهران: مرکز.

شهمردان، رشید. ۱۳۶۰. *تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان*. تهران: راستی.

ـــــــــــ. ۱۳۶۳. *تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی*. تهران: فروهر.

ـــــــــــ. ۱۳۳۶ی. *پرستشگاه زرتشتیان*. بمبئی: سازمان جوانان زرتشتی بمبئی.

عمید زنجانی، عبّاسعلی. ۱۳۷۰. *حقوق اقلیت‌ها براساس قانون قرارداد ذمّه*. تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

فلسفی، نصرالله. ۱۳۶۹. *زندگانی شاه‌عبّاس اوّل*. تهران: علمی.

فوران، جان. ۱۳۸۳. *مقاومت شکنندهٔ تاریخ تحوّلات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰م. مطابق با ۸۷۹ ش. تا انقلاب*. ترجمهٔ احمد تدیّن. تهران: رسا.

فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا. ۱۳۶۳. *سفرنامهٔ دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*. ترجمهٔ غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو.

کاتب، احمدبن‌حسین‌بن‌علی. ۱۳۵۶. *تاریخ جدید یزد*. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.

کمپفر، انگلپرت. ۱۳۶۰. *سفرنامهٔ کمپفر*. ترجمهٔ کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.

لمبتون، آن. ک. س. ۱۳۶۰. *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*. ترجمهٔ یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.

مجلسی، محمّدتقی. *رسالهٔ احکام جهاد*. نسخهٔ خطّی.

مفیدی، محمّدمفیدبن‌محمود. ۱۳۸۵. *جامع مفیدی*. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.

میراث اسلامی ایران. ۱۳۷۵. به‌کوشش رسول جعفریان. قم: کتابخانهٔ مرعشی.

میراحمدی، مریم. ۱۳۶۹. *دین و دولت در عصر صفوی*. تهران: امیرکبیر.

میرزا سمیعا. ۱۳۶۸. *تذکرةالملوک*. به‌کوشش محمّد دبیرسیاقی. تهران: امیرکبیر.